

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

نویسنده: هرمان پلویا
ترجمه و تلخیص: خ. طه‌وری
فرستنده: علی مشرف
۰۴ جنوری ۲۰۲۱

چنگ اندازی به اورواسیا- ۱۵

فصل پانزدهم

حمله به روسیه از اروپا آغاز خواهد شد



"جنایت‌های ایالات متحده آمریکا همواره سیستماتیک، ثابت، ننگین و بی‌رحمانه بوده است ولی تنها تعداد قلیلی از مردم واقعاً در مورد آن سخن گفته اند. باید پذیرفت که ایالات متحده در سطح جهان دستکاری قدرت را بسیار ماهرانه و خونسرد به اجراء درآورد و خود را مدافع خیر جهان معرفی کرد. ترفندی درخشان و حتی پرمغز و هیپنوتیزمی بسیار موفق." (هارولد پرینتر)

حتماً می‌توانید تصور کنید، که اکنون نوبت چیست.

با وقایع ۱۱ سپتمبر ۲۰۰۱ در واقع هزاره سوم بسیار جنجالی آغاز شد.

جهان پس از آن واقعاً جهان قبل نبود. زندگی قبل از ۹/۱۱ واقعاً چقدر

راحت بود! هرچند برای مردم جهان سوم همیشه اوضاع مانند دوران پس از ۹/۱۱ بود ولی ما که در جهان اول به دنیا آمده بودیم، خشونت عربان هرگز این‌طور غیرقابل پیش‌بینی، چون پژواک برج‌های سوزان تجارت جهانی، عیان نشده بود. از این لحظه رئیس‌جمهور ایالات متحده آمریکا جورج دبلیو بوش اختیارات دیکتاتوری برای خود منظور کرد: "من فرمانده کل قواء هستم، درک می‌کنید؟ من نباید توضیح بدهم که چرا این حرف یا آن حرف را زدم. این جنبه جالب مواضع یک رئیس‌جمهور است. شاید برخی افراد علاقه داشته باشند به من توضیح دهند که چرا فلان حرف را زده اند، ولی من احساس نمی‌کنم که برای توضیح دادن به کسی بدهکارم."

واقعۀ ۹/۱۱ به نحو ملال‌آوری انسان را به یاد آتش‌سوزی رایش‌تاگ در سال ۱۹۳۳ می‌اندازد. در هر دو مورد ابنیه‌هایی با محتوای نمادین مورد حمله قرار گرفت و به آتش کشیده شد. در هر دو مورد از وقوع فاجعه برای گسترش اختیارات جدید دولت بهره‌گیری شد. در هر دو مورد قبل از این‌که حادثه روی داده باشد قوانین جدیدی برای از بین بردن حقوق شهروندی به طور کامل فراهم شده بود. این قوانین تنها چند ساعت پس از وقوع حادثه از کشوی میز بیرون کشیده شد. نازی‌ها قانون تفویض اختیارات را به سرعت از مجلس گذراندند و رئیس‌جمهور بوش زیر

کارگردانی معاونش "دیک چینی" لایحه میهن‌دوستی را با سرعت بی‌نظیری از مجلس گذراند و یک سال بعد قانون امنیت میهن ایجاد یک وزارتخانه جدید "حفاظت میهن" را مقدور ساخت، که ایالات متحده را به یک کشور امنیتی تبدیل می‌کرد و سرانجام در هر دو مورد رژیمی که از درون وضعیت اضطراری ملی پدیدار شد اجباراً به آغاز جنگ‌های نوین انجامید و در حالی‌که در المان ۶ سال لازم بود تا باز خشاب‌ها پر شود و توپ‌ها به صدا درآید، از سوءقصد تروریستی تا آغاز جنگ افغانستان حتی یک ماه هم به طول نینجامید.

حمله به اورآسیا از جبهه جنوب: افغانستان و عراق

چند هفته پس از ۹/۱۱ اولین مستشاران نظامی و جاسوسان سازمان سیا روانه افغانستان شدند. آن‌ها در جست‌وجوی جنگسالاران بودند، یعنی آن سلاطین جنحه و جنایت که با باند‌های مسلح خود بخشی از هندوکش را به عنوان حریم خود آچمز کرده و استثمار می‌کردند. طالبان هرگز بر تمام کشور سلطه نداشتند، بلکه تنها برخی از مناطق را کنترل می‌کردند و جنگسالاران دیگر در واقع در زمینه جنگ خصوصی‌سازی شده، رقبای آنان به شمار می‌رفتند.

پس از چندی مذاکره در گرد آتش، فرستادگان امریکائی به اصل مطلب پرداختند: جنگسالاران باید برای بیرون راندن طالبان به امریکا کمک کنند که البته آن‌ها با کمال میل به این درخواست پاسخ مثبت دادند و در عوض گونی گونی دالر دریافت کردند. و بدین سان امریکائی‌ها مانند بابائونل با هدایای خود برای سرکردگان دزد، کشور را درنوردیدند تا سرانجام ائتلاف ضدطالبان ایجاد شد، همان‌طور که مافیا هم در جنگ علیه موسولینی به کمک نیروهای نظامی امریکا شتافت و اکنون ارتش امریکا می‌توانست وارد خاک افغانستان شود و طالبان را از کشور بیرون راند. البته آسان می‌توان دریافت که با چنین اتحادی هرچند که ممکن بود طالبان را از کشور بیرون کرد، لکن استقرار نظامی با ثبات در کشور از این طریق هرگز ممکن نمی‌شد. از این‌رو هنوز انواع و اقسام ائتلاف‌ها بین باند‌ها و سربازان نیروهای بین‌المللی کمک به امنیت ISAF از کشورهای عضو ناتو وجود دارد که زنده و سر حال به بمباران و ستیز و گریز خود ادامه می‌دهند و هر چند که این عملیات از نظر سیاست‌های ستراتیژیک کاملاً بی‌معنی است ولی حداقل به درآمد صنایع تسلیحاتی می‌افزاید.

هنگامی‌که دولت بوش در سال ۲۰۰۳ عراق را زیر ضربه قرار داد، یافتن ارتباط بین صدام حسین و ۹/۱۱ بسیار سخت بود. روایت جنگ جهانی علیه ترور باید به هر قیمت بر پا نگاه داشته می‌شد. همه می‌دانند که صدام حسین در جنگ اول خلیج در مبارزه علیه رژیم ملاها در ایران، هنگامی‌که عراق و ایران متقابلاً یک دیگر را به شدت تضعیف می‌کردند، دست نشاندۀ امریکائی‌ها بود. دونالد رامسفلد شخصاً با صدام حسین ملاقات کرد تا به او پیشنهاد کمک کند. در جنگ دوم خلیج امریکا صدام حسین را شدیداً تضعیف کرد ولی او را در قدرت نگاه داشت. پس از آن ملل متحد به عنوان مجری دستورات ایالات متحده تحریم تجارتی سختی را به خلق رنج‌دیده عراق تحمیل کرد. کمبود مواد غذایی و داروئی ناشی از این تحریم‌ها منجر به مرگ بیش از نیم‌میلیون عراقی شد. اکنون در سال ۲۰۰۳ به عراق حمله کردن تقریباً آنقدر شجاعانه و قهرمانانه بود که فردی یک انسان علیل و کور و محتاج به صندلی چرخدار را مضروب می‌ساخت. ولی نفت اغواکننده بود. جورج بوش دوم از آغاز حکومت خود قصد داشت به هر قیمت حوزه‌های نفتی عراق را در اختیار خویش گیرد. او در جهان پخش کرد که صدام حسین نه تنها تروریست‌های ۹/۱۱ را از نظر مالی حمایت کرده و تعلیم داده بود، بلکه حتی هنوز دارای سلاح‌های کشتار توده‌ئی است. سازمان جاسوسی انگلیس MI6 به رئیس سازمان سیا "جورج تانت" اطلاع داد که رئیس سازمان جاسوسی صدام حسین، "طاهر جلیل حبوش" اطمینان

خاطر داده که عراق برنامه سلاح‌های کیمیاوی خود را سال ۱۹۹۱ و برنامه سلاح‌های بیولوژیک خود را در سال ۱۹۹۶ قطع کرده است.

پیروزی شکست‌آمیز (پیروزی پیروس) امریکایی‌ها در خاورمیانه

هیچ‌کس در جهان جعل ناشیانه اسناد از سوی واشنگتن در سال ۲۰۰۳ را باور نکرد. میلیون‌ها نفر در سطح جهان به عنوان اعتراض به فاجعه انسانی جدیدی که در عراق در راه بود به خیابان‌ها ریختند. ائتلاف سوسیال-دمکرات‌ها و سبزها در آلمان که پس از چندین شکست انتخاباتی ایالتی اکنون می‌رفت که در انتخابات کشور در پائیز از حکومت رانده شود، ناگهان پس از این‌که صدراعظم سرودر اعلام کرد که آلمان در جنگ غیرقانونی علیه عراق شرکت نخواهد کرد طبق آمار نظرسنجی‌ها محبوبیت پیدا کرد و واقعاً سرودر و فیشر توانستند پس از انتخابات به حکومت خود ادامه دهند. ولی شبکه‌های فراتلانتیکی با التهاب کوشش می‌کردند تا وفاداری مطلق خود را به جورج دبلیو بوش به اثبات برسانند. رهبر وقت اپوزیسیون خانم انگلا مرکل مخصوصاً به واشنگتن نزد جورج دبلیو بوش رفت تا فاصله‌گیری خود را از سیاست سرودر را به نمایش گذارد.

اوباما و دوران بزرگ سیرک سیار "تغییر رژیم"

امریکایی‌ها اکنون آموخته بودند که از این به بعد با نیروهای خودی وارد کشورهای خاورمیانه شدن، می‌تواند تنها آخرین گزینه انتخابی باشد. زیر رهبری رئیس‌جمهور جدید "بارک اوباما" که به عنوان اولین انسان در جهان قبل از این‌که گامی برداشته باشد، جایزه نوبل صلح دریافت کرد، وزنه بیش‌تری روی مخفی‌کاری در اقدامات جنگی نهاده شد. ایالات متحده در سال ۲۰۱۱ در حمله به لیبیا از سربازان خود استفاده نکرد و زمینه را در اختیار نیکولاس سارکوزی فرانسوی، رئیس‌جمهور گوش به فرمان خود نهاد. با این حال در لیبیا واحدهای منظم ارتش نقش عمده ایفاء نکردند. کار اصلی به عهده باند‌های مزدور تبهکار در محل بود که به انتظار عمومی بی‌اطلاع به عنوان "مبارزان راه آزادی" معرفی شدند. در تمامی مشرق زمین ناگهان به اصطلاح "انقلاب‌های رنگین" آغاز شد. رنگین از این‌رو، چون "انقلابیون" رنگ مشخصی را به عنوان نماد شناسائی انتخاب کرده بودند. برخی از شورش‌ها واقعی بود و خواست‌های آن‌ها بحق. این‌گونه شورش‌ها مثلاً در تونس کاملاً صلح‌آمیز صورت گرفت و برنامه‌های سیاسی متقاعدکننده‌ای ارائه شد.

در کنار سازمان‌های جاسوسی، ارتش، شبه‌نظامیان شخصی و بنیادهای بشردوستانه در این بین یک سلسله از نهادهای غیردولتی نیز به جمع سیرک سیار امریکائی تغییر رژیم اضافه شده است. گروه‌هایی چون دیدبانان حقوق بشر و یا سازمان عفو بین‌الملل از اعتبار خود که طی چندین دهه ایجاد کرده اند، استفاده می‌کنند تا "دولت‌های شوری" را که "تغییر رژیم دهندگان" مد نظر گرفته اند به شدت به نقض قوانین حقوق بشر متهم سازند. استاد دانشگاه استرالیایی در رشته علوم اجتماعی، پرفسور "تیم آندرسون" عملکرد این نهادهای غیردولتی را در محل مورد بررسی دقیق قرار داد. در این بین به اندازه کافی آشکار شده که این نهادها دارای ارتباطات و درآمیختگی پرسنلی با وزارت امور خارجه ایالات متحده و یا سازمان سیا و اندیشکده‌های فراتلانتیکی هستند. آن‌ها از اشتباهات ناشیانه جورج دبلیو بوش آموخته بودند و اکنون کوشش داشتند تا کشورهای دیگر را به زانو درآورند، حتی‌المقدور بدون این‌که از ارتش ایالات متحده امریکا استفاده کنند.

یورش به لیبیا از یک طرف به دلیل نفوذ قذافی در افریقا و از طرف دیگر برای جلوگیری از پیشرفت نفوذ چین در افریقا بود. معمرالقذافی حامی بزرگ مالی سازمان کشورهای افریقائی OAS بود و کراراً با اهدای سخاوتمندانه اعانه از سقوط کشورهای افریقائی به دام بدهی‌های امریکائی جلوگیری نموده بود. در ضمن هم او بود که مانع از این شد که ایالات متحده آمریکا در افریقا، مرکزی برای کماندوی نظامی تازه تأسیس AFRICOM برپا کند. به جای آن، اکنون این مرکز در اشتوتگارت-مورینگن (المان) ایجاد شده است. تقسیم کار سیرک سیار تغییر رژیم از زمان حمله به لیبیا به صورت زیر است: اول بنیادهای بشردوستانه و سازمان‌های جاسوسی در جنبش‌های شهروندان در محل نفوذ می‌کنند و در صورت لزوم در سازماندهی و تدارکات به آن‌ها کمک می‌کنند. وقتی تظاهرات توده‌ئی آغاز شد، تکثیراندازان حرفه‌ئی از درون جمعیت و یا از درون ساختمان‌های مجاور به روی نیروهای انتظامی و همین‌طور تظاهرکنندگان تیراندازی می‌کنند و از این طریق به ترس و اغتشاش دامن می‌زنند. در به هم‌ریختگی ناشی از آن ساده‌تر می‌توان به قتل و جنایت ادامه داد. سپس مأموران انتظامی کشور متهم می‌شوند که مسبب این حمام خون هستند و بعد نوبت نهادهای غیردولتی است که وارد صحنه شوند و در همکاری با رسانه‌های غربی اخبار جعلی در اخبار شبانه تلویزیون اشاعه دهند. تشخیص زیاد نهادهای غیردولتی به اخبار جعلی و دستکاری شده "اعتبار لازم" می‌بخشد.

ناحیه غربی حمله به اوراسیا: گرجستان

اکنون (از منظر روسیه) بپردازیم به ناحیه غربی چنگ‌اندازی به اوراسیا. در این ناحیه کشورهای عضو سابق پیمان نظامی وارسا و همین‌طور برخی از کشورهای جانشین اتحاد جماهیر شوروی قرار دارند. پیمان نظامی وارسا در سال ۱۹۹۱ منحل شد. کشورهای عضو این پیمان پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی به درون خلأ سیاسی عمیقی سقوط کردند. خبرگان کهنه یا ناپدید شده و یا به سرمایه‌داری روی آورده و فوراً مالکیت‌های دولتی سابق را در چارچوب خصوصی‌سازی‌ها تصاحب کردند. قبل از این‌که چشم‌انداز پایان کمونیسم در افق پدیدار شده باشد، کادرهای نوین در اروپای غربی و امریکا تعلیمات لازم را یافته بودند. بنیاد جامعه باز جورج سوروس و همین‌طور German Marshall Fund of the USA که در واشنگتن مستقر بود ولی با اعانه‌های سخاوتمندانه المانی امور خود را می‌گذراند، هنر اداره کردن غربی - سرمایه‌داری را به نامزدهائی از کشورهای بلوک شرق آموخته و تصویر جهانی مرکانتیلیستی را به آن‌ها تزریق کرده بودند. سیاستمداران و مدیران تازه‌نفس اکنون با یک دستور کار مشخص و روشن به کشورهای خود باز می‌گشتند، در حالی‌که نیروهائی که در کشور مانده بودند اکنون سردرگم سرگرم آزمون و کسب تجربه بودند.

اوکراین، روسیه و خودکشی اروپا

همین‌طور اوکراین پس از اعلام استقلال در سال ۱۹۹۱ دروازه‌های خود را به روی نفوذ غرب گشود. شبکه رادیکال‌های بازار و بنیادهای امریکائی اینجا هم مهر مشخص و متمایز خود را کوبیدند. در سال ۲۰۰۴ قرار بود سیاستمداران امریکوفیلی چون "یولیا تیمشکو" که از سال ۲۰۰۷ تا ۲۰۱۰ رئیس دولت و یا "ویکتور یوشچنکو" که از سال ۲۰۰۵ تا ۲۰۱۰ رئیس‌جمهور این کشور بود، در جلوی صحنه قرار گیرند. انقلاب نارنجی آن‌ها را به قدرت رساند. ولی امیدهای مردم برای بهبود شرایط زندگی جامه عمل نپوشید. رهبری جدید به جای رسیدن به وضع زندگی مردم عمدتاً سرگرم رقابت بین خود بود و از این‌رو در سال ۲۰۱۰ مردم اوکراین "ویکتور یانوکوویچ" را انتخاب

کردند که بیش‌تر جزو گارد قدیم شوروی محسوب می‌شد و نسبت به پیشینیان به اصطلاح اشراف‌زاده‌اش قابل اعتمادتر به نظر می‌رسید.

علاوه بر آن، روشن بود که با کودتا نقشه راه اوکراین به ناتو و سپس به اتحادیه اروپایی ترسیم شده بود. در کشورهای اروپای شرقی اغلب از نظر زمانی ورود به ناتو قبل از ورود به اتحادیه اروپایی صورت می‌گرفت. این حرکت شطرنجی غرب با حمایت از تغییر رژیم در اوکراین پوتین را به شدت زیر فشار قرار داد. اگر او اجازه می‌داد که شبه جزیره کریمه دیر و یا زود زیر کنترل ناتو قرار گیرد، دسترسی نیروی بحری روسیه به بحیره مدیترانه به یک کرانه نسبتاً کوچک محدود می‌شد و علاوه بر آن بزرگترین بندر بحیره سیاه روسیه در سواستوپول (کریمه) قرار داشت. کشورهای ناتو در حومه بحیره سیاه می‌توانستند روزی راه ورود روسیه به بحیره مدیترانه را قطع کنند و گذشته از آن معلوم نبود که کلمپوک‌های نازی اوکرائینی شهروندان روس‌تبار کریمه را کشتار نکنند. البته روس‌ها اکثریت جمعیت کریمه و همین‌طور بخش جنوب شرقی اوکراین در "لوگانسک" و "دونباس" را تشکیل می‌دهند.

گوه‌ای در قلب اروپا: اینترماريوم

یک سال قبل از جنگ گرجستان، رئیس‌جمهور پولند "لخ کاشینسکی" دوست خود رئیس‌جمهور "ساکاشویلی" را در تفلیس پایتخت گرجستان، ملاقات کرد. او در جشن پرده‌برداری از مجسمه "پرومتئوس" در مرکز پایتخت شرکت کرد. بنا بر اسطوره‌های یونانی پرومتئوس پس از این‌که به عنوان نیمه خدا و فرزند خدای خدایان زئوس آتش را به انسان‌ها داد، گویا در گرجستان به صخره زنجیر شده بود. در واقع او نور و قدرت با خود آورده بود تا جهان را متحول سازد.

پس از جنگ دوم جهانی مبارزان "اینترماريوم" به خدمت سازمان‌های جاسوسی سیا، ام‌آی ۶ و سازمان جاسوسی المان درآمدند. بخشی از آن‌ها همان‌طور که گفته شد از راه‌های "خط موش" به امریکا گریختند و بخش دیگری از آن‌ها بدون کسب موفقیت به جنگ چریکی در اتحاد جماهیر شوروی پرداختند. افرادی که توانستند به امریکا مهاجرت کنند، با حمایت شدید برادران دالس به لابی‌گری برای مبارزان راه آزادی و علیه کمونیست‌ها پرداختند. سازمان‌های جوانان وظیفه جلب نیروهای جوان را عهده‌دار شدند. این کار به صرفه بود، زیرا بخشی از این جوانان پس از فروپاشی سیستم شوروی به میهن پدران خود بازگشتند و به عنوان خبرنگاران امریکاگرا روی سیاست‌های میهن پدران خود تأثیر گذاردند. و امروز منطقه اوراسیا برای امریکائی‌ها و انگلیس‌ها به مراتب جذاب‌تر از دوران "هالفورد مک‌کیندر" است. زیرا شرایط اقلیمی تغییر کرده. یخ قطب شمال ذوب می‌شود و یخ‌زدگی دایمی زمین‌های شمال سیبری از بین می‌رود. اکنون می‌توان به کمک سکوهاى مته اینجا هم نفت و گاز و یا همین‌طور فلزات استخراج کرد. و به دنبال ذوب یخ، بحیره قطبی قابل کشتیرانی شده به طوری که از شهر کیل در المان تا شانگهای را می‌توان با کشتی سفر کرد. طبیعی است که چرا ناتو در مقابل این وضعیت نوین با مانور نظامی در دایره قطبی واکنش نشان می‌دهد. در سال ۲۰۰۶ یک سلسله از مانورهای سالانه در برف با نام "واکنش سرد" با ۱۰ هزار شرکت‌کننده صورت گرفت. باز فلم‌نامه معین کرده بود که روس‌ها حمله خواهند کرد و باید با پاسخی سرد به آن جواب داد.

در مقابل حمله به اوراسیا از طریق جبهه شرق، یعنی از آسیای شرقی بسیار غیرمحمتمل است. به چه دلیل من به این پیش‌بینی رسیده‌ام را در فصل بعدی، "چشم‌انداز" توضیح خواهم داد.

برای مطالعه این اثر ارزنده به این نشانی مراجعه کنید:

<http://www.edalat.org/ketabkhaneh/ChangAndaziBeEuroAsia.pdf>